

نقد و تحلیل دیدگاه مستشرقان غربی درباره حماسه ملی ایران

دکتر حسینعلی قبادی^۱

سید علی قاسم زاده^۲

چکیده

کوشش مستشرقان برای شناخت بیشتر ایران، توجه آنان را به شاهنامه برانگیخته و پژوهش‌های ارزنده آنان نتایج سودمندی را عاید ایرانیان کرده است. با دقت در نظریات آنان، حقایق از نیات پیدا و پنهانشان آشکار می‌شود که اساساً کمتر بدان توجه شده است. پی‌گیری پاسخی مناسب برای مسئله‌هایی چون «تلقی‌ها و دریافت‌های عرضه شده در تحقیقات مستشرقان، بازتاب واقعی از ایران و حماسه ملی آن است یا تصویری مغشوش و مغرضانه؟» «محققان غربی در پی اثبات یا تلقین کدام جنبه از جنبه‌های شاهنامه‌اند، معرفت یا هویت؟ یا هیچ‌کدام از آن دو؟»، «تحقیقات مستشرقان همسو با نیات سیاستمداران غربی یا احیاناً اثبات پیش‌زمینه‌های سیاسی آنان بوده یا صرفاً به عشق علم اندوزی و جستجوگری‌های مطالعاتی و علم برای علم؟ یا تلفیقی از این دو؟»، نگارندگان را برآن داشته تا با روشی توصیفی-تحلیلی با استناد به آثار و اظهارنظرهای مستشرقان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی درباره فردوسی و شاهنامه او، به نقد و تحلیل اندیشه‌ها و مقایسه آنها بپردازند و با توجه به تفاوت ماهوی نگرش شاهنامه‌پژوهان روسی و حوزه شوروی سابق و هراس از گستردگی پژوهش و افزودگی بر حجم مطالب، نظریات آنان را از گستره تحقیقی این مقاله خارج کنند.

کلیدواژه‌ها: شرق شناسی غربی، هویت و معرفت شرقی، ایران‌شناسی، شاهنامه فردوسی.

۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس ghobadi@modares.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مدرس، نویسنده مسئول s.ali.ghasem@gmail.com

مقدمه

«شرق شناسی» که برای نخستین بار در سال ۱۷۶۹م در فرهنگ آکسفورد به کار رفت و در سال ۱۸۳۸م. در فرهنگ علمی فرانسه درج گردید (دسوقی، ۱۳۷۶: ۸۸)، نه یک واژه، که واقعیتهای فرهنگی و سیاسی (همان: ۳۲) و بیشتر یک ابداع اروپایی (غربی) است. بنابراین باید در گرایش شرق شناسان به فرهنگ، مذهب و ادب شرقی همواره دو رویه تمدن غربی، یعنی «دانش و کارشناسی» و «قدرت طلبی و استعمار» را در نظر داشت (حائری، ۱۳۶۷: ۱۵) و همچون ادوارد سعید، باور داشت که حتی انسانگرترین و آزاد اندیشترین اشخاص غربی در برخورد با ملل شرقی، ممکن است دارای دو بعد خدمت و خیانت یا اثر مثبت و منفی باشند؛ زیرا غالباً در نگاه غربی هرگونه تفکر، علم، تدبیر، ادب و شعر در چین، هند، ایران و مصر اموری اتفاقی و بی‌اصالتند و اگر قرار باشد آنها را به تاریخ منسوب کنند، آن را بیشتر با فرهنگ غربی مناسب می‌دانند (داوری، ۱۳۸۰: ۲۲). لذا با وجود حضور متفکران صادق و بی‌غرض در میان اندیشه ورزان غربی و خدمات ستودنی برخی از آنان، به دلیل غلبه تفکرات متکبران در غرب – که از سرمستی پیروزی‌های نظامی، علمی و تکنولوژیکی حاصل شده و اقرار صریح خود آنان به برتری‌نژادی، پذیرفتن بی‌چون و چرای آراء و عقاید غربی در باب شرق و آثار فکری و فرهنگی آن، عاقلانه به نظر نمی‌رسد.

از این‌رو، این پژوهش نه یکسره با رویکرد منفی در پی تخطئه تحقیقات مستشرقان است، چنان‌که انجوی شیرازی در مقام تبیین ماهیت استعماری استشرق، به همه تلاش‌های شرق‌شناسان با دید تردیدآمیز نگریسته (ر.ک: شکوری، ۱۳۷۱: ۳۰۰) و نه کاملاً خوشبینانه به تحقیقات مستشرقان می‌نگرد، بلکه به مصداق «الحزم سوء الظن» با تردید در پدیده استشرق و نیت خالصانه آنان در شناخت حماسه ملی ایران، در صدد است مستدل و مستند آنچه لازمه پژوهش بی‌طرفانه است به تحلیل آن تحقیقات پردازد.

۴ خاستگاه و دلایل شکل‌گیری شرق‌شناسی (Orientalism)

شرق‌شناسی حاصل رنسانس در اروپاست و باید آن را دنباله و یا جانشین یونان پژوهی دانست، با این تفاوت که علاقهٔ اروپاییان به یونان در آغاز رنسانس، توجه علمی به قصد پژوهش صرف در فرهنگ و ادب یونانی نبود، بلکه با نوعی تعلق خاطر و احترام قرین بوده است، در حالی که شرق در نظر آنان بیگانه و غیرخودی بود. روشن است با این نگرش شرق را همواره قطب مخالف و رقیب خود بدانند (داوری، ۱۳۸۰: ۵). برای غربیان برخلاف آثار باستانی و فرهنگی شرق که آن را مرده ریگ تمدن‌های گذشته و روبه اضمحلال می‌دانند، نه تنها آثار باستانی برجای مانده از تمدن یونان و روم زنده و برانگیزاننده اندیشه است، آثار ادبی، فرهنگی و فلسفی یونان و روم، منبع الهام‌بخش هر شاعر و فیلسوف دانسته می‌شود (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴).

نقش شرق برای غربیان بازشناسی هویت غربی است، چنان‌که خود نیز مقررند: «غرب بدون طرح مفهوم شرق، خود را باز نمی‌یافت» (ادوارد لویس، ۱۳۸۰: ۸۶). داوری اردکانی در این‌باره می‌نویسد: «غرب برای احراز هویت خود نیاز داشته است، خود را با غیر و دیگری برابر نهد و با این برابر نهادن، خود را اثبات کند و به این نتیجه برسد که غرب عین آزادی است و شرق نه تاریخ دارد و نه آزادی، پس تاریخ همهٔ جهان، تاریخ غربی است. غرب می‌تواند خود را بشناسد ولی شرق از شناخت خود عاجز است. به این جهت، پیدایش شرق‌شناسی ضرورت پیدا کرده است.» (داوری، ۱۳۸۰: ۲۱).

درحقیقت مستشرق غربی با ظهور عصر تجدد، برای اثبات و بازشناسی هویت خود به نفی دیگران، به ویژه تمدن‌های شرقی همت گمارد، «اما این نفی برابر نهادن آنتی‌تزی در برابر تر آن‌ها نبود، بلکه برافکندن مکانیکی آن‌ها بود.» (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۱). بر این اساس، غربیان با فرافکنی و تجاهل از حکومت استبدادی و سیطرهٔ جهل قرون وسطی و حتی چشم پوشی از معارف موجود در ادیبانی چون اسلام، ماهیت شرق را اسرارآمیز و تهی از معرفت دانستند، چنان‌که میشل فوکو در تحلیل خود «شرق را دارای ماهیت عجیب و غریب و در عین حال شهوتران، بی‌خرد و خطرناک» (ترنر، ۱۳۸۴: ۹۶) خوانده است. آنها عالم شرق را همواره در سیطره استبداد، و دنیای غرب را

عرصه دموکراسی خواندند؛ همانند «شلوسر» مورخ قرن نوزدهم که می‌پنداشته «دنیای شرق چون سر و کارش با نظامات ثابت و استبدادی است، تاریخ و تحرک ندارد.» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۹۴).

شرق‌شناسی، با وجود ادعای شناخت و عینیت علمی، به ناگزیر گرفتار این پیش‌داوری ضمنی است که «تاریخ انسان عبارت است از سیر تکاملی مرحله به مرحله‌ای که پیشرفت علم و تکنیک (به معنای غربی آن) معیار سنجش مراحل آن است و به هر جامعه‌ای برحسب این مراحل تکامل، باید جایی داد از آنجا که اروپا نقطه آخرین این خط تکامل است، دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری ناگزیر، برحسب این مراحل تکامل، در مراحل پیش از اروپا قرار می‌گیرند.» (آشوری، ۱۳۵۱: ۱۲) پس به اقتضای این پیش‌داوری و احساس سیادت، حقایق تاریخی تحریف شد، یونان باستان تاریخ تمدن غربی تلقی گردید و چنین شایع شد که پیروزی تمدن یونانی بر تمدن شرقی، پیروزی عقل و آزادی بر مادیت و استبداد شرق بود. لذا نبرد ماراتن (۴۷۹ ق.م) نقطه عطف این تعیین سرنوشت، معرفی و تمجید از اسکندر مقدونی، افسانه انگاشتن تاریخ تمدن شرق و بی‌معنایی تاریخ سیاسی آن شد. (ر.ک: افتخارزاده، ۱۳۷۶: ۱۹) از این رو، هرچند شرق‌شناسی در حوزه‌های مختلف اروپایی از آلمانی تا فرانسوی و انگلیسی و آمریکایی متفاوت است، قدر مشترک بیشتر آن‌ها «اقتدار فکری بر شرق، مطابق اسلوب فکر غربی» است. سخنان «لرد کرومر»، نخست‌وزیر انگلیس در اوایل قرن بیستم، نمونه بارز چنین طرز فکری است: «فرد اروپایی به منطق و استدلال بسیار نزدیک‌تر است و واقعیت‌ها را که او بیان می‌کند، همگی خالی از ابهامند با اینکه ممکن است وی منطق نخوانده باشد، اما به طور طبیعی یک فرد منطق دان است. او طبیعتاً آدم شکاکی است که قبل از قبول هر مطلب و یا هر پیشنهادی دلیل صحت آن مدعا را می‌طلبد. ذهن تعلیم یافته او مثل یک ماشین کار می‌کند. اما ذهن انسان شرقی، مثل خیابان‌های بدیع سرزمینش به نحو بارزی فاقد تقارن و تناسب است. استدلال او عملاً یک توصیف کاملاً نامربوط است.» (همان: ۴۴-۷۵).

این گونه اظهار عقیده‌ها نه تنها وجه غالب نظریه‌های سیاست‌مداران غربی بود، گویا در فضای علمی غرب نیز سایه افکننده بود؛ به گونه‌ای که رئیس انجمن آسیایی اروپا در سال ۱۹۲۵ بی‌پروا به این موضوع اشاره می‌کند: «وظیفه ما این است که تمدن مشرق زمین را بفهمیم. این مردمان وارث سنتی طولانی از تاریخ، هنر و دین هستند که احساس مربوط به آنها را هنوز به طور کامل از دست نداده‌اند

و احتمالاً مشتاق به ادامه نیز هستند. ما بر خود فرض دانسته‌ایم که در جریان رشد و تکامل ایشان دخالت کنیم، بدون پرسیدن نظر خود آنها و گاهی هم در پاسخ به درخواست ایشان. ما به غلط یا درست ادعا می‌کنیم که دارای تمدنی برتر از ایشان هستیم و به دلیل حقی که از جهت این تفوق برای خود قائلیم، در تمام سنت‌های بومی ایشان تردیدافکنی کردیم، حقی که مرتباً با چنان اطمینان خاطری مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهیم که جای شبهه و معارضه‌ای برای ایشان باقی نگذارد.» (همان: ۴۴۳).

بر پایهٔ همین سیاست و ایدئولوژی است که حتی محصلان علم و تکنولوژی را که از جوامع شرق به غرب می‌رفتند، استحاله فرهنگی می‌کردند تا بدین وسیله مبلغان اندیشه شرق شناسی و مشروعیت بخشندگان اندیشه‌های غربیان باشند. سخنان «ژان پل سارتر» در مقدمه کتاب «دوزخیان روی زمین» نوشته فرانتس فانون، مؤید همین مسئله است: «ما عده‌ای از جوانان آفریقایی و آسیایی را چند ماهی به آمستردام، پاریس، لندن و... می‌آوردیم، لباس‌هایشان را عوض می‌کردیم، رسوم و تشریفات و عنوان اجتماعی یادشان می‌دادیم، یک زبان شکسته بسته دلال‌مآبانه نیز یادشان می‌دادیم؛ یعنی خلاصه از محتوای فرهنگی خودشان خالی می‌کردیم و بعد به کشورهای خودشان پستشان می‌فرستادیم. اینها دیگر آدمی نبودند که خودشان حرف بزنند، اینان بلندگوهای ما بودند. ما شعار انسانیت و برابری می‌دادیم و بعد در آفریقا و آسیا دهان‌ها باز می‌شدند و دنباله صدای ما را تقویت می‌کردند.» (فانون، ۱۳۵۶: مقدمه سارتر)

خوداظهاری‌های اروپاییان در کنار سخنان امثال مارکس که «آنان (شرقیان) نمی‌توانند خود نماینده خویش‌شان باشند» بسیاری از پژوهشگران شرقی را به موضع‌گیری در برابر غربیان کشاند؛ به گونه‌ای که برخی روشنفکران و پژوهشگران ایرانی هم‌نوا با بسیاری از روشنفکران استعمارستیز جوامع شرقی - پدیده استشراق را همچون فانوسی در دست استعمار و مستشرقان را «دزدان با چراغ» و «فانوس کشان استعمار» نامیدند. (شکوری، ۱۳۷۱: ۲۷۳)

۴ جایگاه ایران و شاهنامه در نگاه برخی از غربیان

شاید اغراق آمیز نباشد که از میان جوامع شرقی، کمتر کشوری وجود دارد که به شهرت ایرانیان در نزد اروپاییان رسیده یا نظر آنان را به خود جلب کرده باشد، دقیقه‌ای که خود اروپاییان بدان

تصریح کرده‌اند. یکی از فضایل انگلیسی به نام گلور (T.R. Golver) در این باره گفته است: «برطبق بررسی‌هایی که تاکنون در تاریخ انجام گرفته، به استثنای قوم یهود، هیچ ملت شرقی دیگری مثل ایران چنین تأثیر شدیدی در عالم غرب نداشت و سهم بیشتری را در پایه‌گذاری و ساختمان تمدن و فرهنگ بشری ادا نموده است.» (جهان پور، ۱۳۵۸: ۲۷۴) چنان‌که برخی لازمه دست‌یابی به شناختی همه‌جانبه از تمدن اروپایی را آشنایی با فرهنگ و تمدن ایرانی دانسته‌اند. (قزل‌سلفی، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

از منظر غربی، ایران همچون اغلب کشورهای شرقی کانون اشراق و شهود است؛ همانند این سخن هگل که «خصلت روح شرقی به شهود نزدیک‌تر است؛ زیرا عین یا موضوع خود را بی میانجی در می‌یابد.» (هگل، ۱۳۵۵: ۲۷۰) و گاهی جلوگاه افسانه و جادوگری است؛ چنان‌که ولتر در قرن هجدهم، ایران را کشوری دوردست و افسانه‌ای معرفی کرده و حتی مکان وقایع داستان خود «جهان آن‌چنان که هست» را در ایران قرار داده است. (ناطق، ۱۳۶۴: ۸۳)

یکی از زمینه‌های آشنایی غربیان با فرهنگ و ادب ایرانی و انتقال و تبلیغ آن به جهان غرب، سفرنامه‌هایی است که خاورشناسان پس از دیدار از ایران نوشته‌اند؛ خاورشناسانی سیاح که غالباً «می‌خواستند از کشوری بازدید کنند که از نظر دانش و فرهنگ، جایی مناسب در تاریخ دارد.» (فاروقی، ۱۳۶۱: ۱۲) اهمیت ایران در تاریخ و فرهنگ غرب باعث شد تا سیاحان بسیاری با انگیزه‌های شخصی یا مأموریت‌های پنهان و آشکار و گاه با رویکرد تحقیقی به ایران سفر و برای نیل به اهداف خود مسائل گوناگون سرزمین سفر کرده را بررسی کنند. (قبادی، ۱۳۸۳: ۳۰) عده‌ای از آنان چون «رافائل دمانس» فرانسوی، «شاردن» فرانسوی و «ارنست اورسل» بلژیکی سعی داشتند، بی‌طرفانه و منصفانه مسائل ایران را بازگو کنند و تا حد امکان تصویری روشن از اوضاع ایران ارائه دهند و عده‌ای مانند «هانریش بروگش»، «ژوبر» فرانسوی، «کرزن» و «ادوارد براون» انگلیسی با نیت سیاسی به ایران سفر کنند. (همان: ۵۸، ۶۳) چنان‌که «سرجان ملکم» (۱۸۳۳-۱۷۶۹م) مأمور سیاسی انگلستان در ایران، آورده است: «خیلی بجاست که تاریخ ایران که تاکنون در مقام اهمال قرار گرفته است - مورد مطالعه واقع شود و این نقیصه در ادبیات انگلستان رفع شود... مردم انگلستان باید تاریخ و عادات مردمی را که تقریباً در تمام ادوار و زمان‌ها در صحنه جهان نقشی مهم ایفا کرده‌اند، بدانند.» (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۶۳)

کنار هم آمدن این نیت یا رویکرد چندگانه مستشرقان در روی آوردن به آثار ایرانی ما را با تناقضاتی گوناگون در سخنان و تحقیقات غربیان مواجه می‌کند. تحقیقات یا اظهارنظرهایی که گاه بی‌آلایش و منصفانه می‌نماید و گاه متمایل به وجه عصیّت برترانگارانۀ غربی، یک بعدی و گاه معکوس به نظر می‌رسد؛ مانند تصویری که در آیینۀ «حاجی بابا اصفهانی» نشان داده می‌شود یا ترسیم و تجسم سیمای ایرانی، از دریچه افسانه‌های هزار و یک شب (ر.ک: آشوری، ۱۳۵۱: ۱۲). آنان حتی با ساختن داستان‌های واهی و تخیلی چون داستان‌های «سفرهای عمو الیور» نوشته «چارلز نایت» که سرشار از حکایت‌های افسانه‌ای و غیرواقعی درباره ایران و عقاید ایرانی بود، تا سالیان دراز فرزندان خود را با الگوی حیرت‌انگیز و توهّمات سرگرم کردند و با انتساب آن به ایرانیان، الگوی فکری ایرانی را به باد انتقاد گرفتند که «در تاریخ طبیعی، آنچه مورد احتیاج و تحسین ماست، حقایق مسلم است، نه توهّمات زیبایی شاعرانه.» (قرلسفلی، ۱۳۸۱: ۱۵۷). اما در این میان، ارزش‌های ادبی و محتوایی شاهنامه و جایگاه آن در نمایاندن تاریخ و تمدن ایرانی از یک سو، و تجلّی آمال، باورها، افکار و معارف ایرانی در آن از سوی دیگر، عاملی شد که این اثر بیش از دیگر آثار بزرگ فارسی در گذار طرد و قبول و در معرض پسند و ناپسندهای غربیان قرار گیرد. چنان‌که در این باره آمده: «این کتاب روشن‌ترین دریچه‌ای است که به روی ایران گشوده شده و شفاف‌ترین آینه در بازتاب آرمان‌های ایرانیان است» (توده آ، ۱۳۷۷: ۱). «ریپکا» نیز در این باره می‌نویسد: «در نظریۀ ایران باستان، حقیقتی ژرف وجود دارد که در شاهنامه تاریخ گذشته خود را می‌بینند. لازم است که آن را از هر تفسیر ساده‌اندیشانه که از دست یافتن به ریشه راستین حقیقت تاریخی ناتوان است پاک سازیم. شاهنامه در حقیقت سند تاریخی ارزشمندی است که با پیوند وفادارانۀ اش به سنت گذشته و به رغم آنکه با خیال و تمثیل سروکار دارد، حقیقت‌هایی را آشکارا باز می‌نماید که نه از برای تاریخ، بلکه از برای پژوهش در شکل‌گیری آغازین نیز اهمیّت دارد. شاهنامه بهتر از همه مآخذ تازی و جز آن‌ها، از روزگار اجتماعی و زندگانی مردمان روزگار ساسانی پرده برداشته و چندین ریزه‌کاری تاریخی را نیز روشن می‌کند. ولی کتاب سخت ارزشمند، البته باید با همدلی و تفاهم خوانده شود. تنها، شیوه‌های تازه پژوهش که بر بنیان آگاهی‌های اقتصادی و اجتماعی است، روشن می‌کند که مردمان روزگاران کهن که شاهنامه را اثری تاریخی می‌دانسته‌اند، چقدر درست می‌اندیشیده‌اند.» (ریپکا، ۱۳۸۳: ۲۹۸)

گرچه غربیان شاهنامه فردوسی را کمی دیرتر از دیگر آثار فارسی شناختند و حتی برخی از مستشرقان از ناآشنایی ملت‌های خود یا دیرآشنایی خود با آن اظهار غبن و تأسف نمودند (ر.ک: امیری، ۱۳۷۶: ۱۳۰)، پژوهش‌ها و ترجمه‌های فراوان آنان از این اثر، خود گواه روشنی بر اهمیّت شاهنامه در بین آنان است.

۳- بررسی نظریات مستشرقان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در باب شاهنامه

۳-۱- بررسی و تحلیل آرای مستشرقان غربی در مباحث زبانی و ادبی شاهنامه

۱-۱- حوزه فرانسه

حجم قابل توجهی از تحقیقات خاورشناسان شاهنامه‌پژوه غربی به ویژه فرانسوی به گستره زبان و شیوه بیان آن مربوط است که بی‌شک می‌تواند تأمل برانگیز باشد. این رویکرد مستشرقان چنان گسترده است که توجه برخی از محققان دانشمند و معنی‌گرای غربی چون هانری ماسه را نیز به خود جلب کرد تا با تأکید بر جنبه‌های ادبی و بلاغی شاهنامه به این نتیجه برسد که حماسه، نوع ادبی مختص ملل آریایی و جلوه‌گاه نوبغ ادبی ایرانیان است. (ماسه، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۰) نتایج تحقیقی او در حوزه زبانی و ادبی شاهنامه - اگرچه غالباً دقیق و تحسین برانگیز است - حجمی زیاد از کتاب او را دربرگرفته است. این پژوهشگر فرانسوی، توصیفات فردوسی را وسیله‌ای برای پیشبرد داستان و توصیف وقایع دانسته و هنر زبانی و ادبی فردوسی را در ایجاز زبان، قدرت تجسم و تصویرگری فردوسی، بهره‌گیری از صنعت اغراق، طبیعت‌گرایی و نقش‌آفرینی با تصاویر طبیعت و تشبیهات زیبا و شاعرانه دانسته است. (همان: ۴۶۱-۲۷۱)

«لویی لانگلس» از نخستین شاهنامه‌پژوهان فرانسه، ضمن ترجمه بسیاری از اشعار شاهنامه به خوانندگان خود هشدار می‌دهد که «زیبایی شاهنامه را نباید با ترجمه نارسای او بسنجند، هرچند شاهنامه آن‌چنان زیباست و زبان فارسی آن‌چنان با طبیعت هماهنگ، که اشعارش به هر زبانی ترجمه شود، بازهم لطافت و جاذبه خود را به همراه خواهد داشت.» (تلاتی، ۱۳۸۰: ۱۹۰) «گوبینو»، سیاح شرق شناس و ایران دوست فرانسوی نیز، در کتاب «سه سال در ایران» ضمن ستایش شاهنامه از منظر زبانی و ادبی، می‌گوید: «فردوسی درصدد برآمد که زبان فارسی را زنده کند و در عین حال که خدمتی به

تعظیم شعائر و افتخارات ایرانی می نماید، به زبان ملی هم خدمت می کند. این است که مصمم گردید تا آنجا که ممکن است در شاهنامه از به کار بردن کلمات عربی خودداری نماید و جز در مواقع ضرورت کلمه عربی را استعمال نکند و اشعار او که وزنی حماسی ولحنی دلیرانه داشت به زودی مشهور گردید. (گوبینو، بی تا: ۱۰۲) او در وصف هنر تصویرگری فردوسی نیز بیان می دارد: «هیچ شاعری در جهان نتوانست معرکه جنگاوری را نظیر شاهنامه مجسم نماید و هنگامی که انسان شرح یکی از میدان‌های کارزار را می خواند و مثلاً به این مصراع می رسد «ستاره نظاره بر آن رزمگاه» اعصاب او به لرزه درمی آید.» (همان: ۱۰۱). «ارنست رنان»، محقق فرانسوی، شاهنامه را سند بزرگ نبوغ و قدرت خلاقه نژاد آریایی نامید (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۲۰). «ژان ژاک آمپر» نویسنده و ناقد بزرگ فرانسوی، فردوسی را «هومر ایران» و شاهنامه را برتر از آثار حماسی ملل دیگر شرقی چون رامایانا و مهابهارات هندی دانسته است. (حدیدی، ۱۳۷۲: ۴۵۷، ۲۵۸). «تابل بونار» شاعر فرانسوی که به دلیل شاعر بودن به ارزش‌های ادبی شاهنامه واقف گشته، شاهنامه را حتی از حماسه‌های هومر برتر دانست؛ زیرا به گمان او دنیای فردوسی رنگارنگ‌تر و گوناگون‌تر از دنیای هومر است (همان: ۲۸۹). این‌ها و بسیاری از تحقیقات دیگر فرانسویان به همراه همت چهل ساله «ژول مول» در ترجمه و ترویج شاهنامه برای اروپاییان، تنها بخشی از کوشش‌های پژوهشگران فرانسوی در نمایش قدرت ادبی شاهنامه محسوب می شود.

تحقیقات و اظهارنظرهای مستشرقان شاهنامه‌پزوه فرانسه، تأثیراتی عمیق در طرز نگرش و دیدگاه‌های مستشرقان دیگر کشورها داشته است. پژوهشگرانی که وجه ادبی شاهنامه را ستوده‌اند و در مقدمه ترجمه‌ها یا برگردان‌هایی که از شاهنامه انجام داده‌اند، هنر آفرینش فردوسی را تحسین نموده‌اند. چنانکه «پرنسس بی بسکو»، شاعر زن رومانیایی، می گوید: «آن‌گاه که فردوسی چشم به جهان نگشوده بود، از آن روی بود که جهان را هنوز توان آن نبود که شاعری چنو پیرواند.» (ر.ک:

ثلاثی، ۱۳۸۰: ۱۹۱)

۲-۱-۳- حوزه انگلستان

بی‌تردید نگاه انتقادی مستشرقان انگلیسی حکایتی دیگر دارد و نمی‌توان از کنار نگرش‌های خاورشناسان کشورهای استعمارگر و خودم‌محور چون انگلستان به‌سادگی گذر کرد. تصویری که از ایران و ادبیات آن در انگلستان منعکس شده است از دو نوع متمایز تشکیل می‌شود؛ یکی تصویر و پنداشتی است که بر اثر ترجمه داستان‌های «هزار و یک شب» و امثال آن در قرن هجدهم میلادی به‌وجود آمده و دیگری ماحصل اکتشاف منظم و علمی از گنجینه‌های ایران زمین چون شاهنامه، کلیات سعدی، اشعار حافظ، خیام و... است. (صفاری، ۱۳۵۷: ۲۱۴)

بسامد تحقیقات انگلیسی راجع به ادبیات فارسی که اغلب حول شطحیات و عرفای شطّاح ایرانی، چون عین القضاة، روزبهان و امثال این‌ها که از نظر آنان مروّجانِ اباحیه‌گری و شریعت‌گریزی هستند دور می‌زند، باید نشانه‌های تردید‌آفرینی در نظر هر پژوهنده ایرانی باشد و او را به تأمل وادارد. تأکید آنان بر شناخت ادبیات ایران از رهگذر افسانه‌سرایی چون «ایرانیان از هر درجه و طبقه اجتماعی که باشند گفتار خود را با افسانه‌ها، اندرزها، حکایات، اشارات و... زینت می‌بخشند» (همان: ۱۶۶) خود دلیل دیگری بر نگرش منفی آنان به ملت ایران و ادبیات آنهاست. این نگره افراطی و تک‌بعدی نسبت به ایرانیان را می‌توان در عقاید جیمز موریه نیز مشاهده نمود که با تمسخر آداب و رسوم ایرانی و به‌طور کلی جنبه‌های زندگی شرقی، حاجی‌بابا را نماینده یک ایرانی، به‌صورت شیطان مجسم می‌نماید.

گرچه انگلیسی‌ها گاه در تصویر خود از ایرانیان واقع‌بینانه عمل نموده‌اند؛ مانند اظهار نظرهای «کاول» مستشرق انگلیسی که به دور از تعصب و غرض انگلیسی گفته است: «این حماسه ادبی با هرچه که در دنیا بزرگ است به آسانی برابری می‌کند و در کل آسیا همسنگ ایلید در اروپا است.» (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۲۰). انگلیسی که «ژان درینک واتر» در جشن هزاره فردوسی (مهر ۱۳۱۳ش) قطعه شعری به انگلیسی سرود و در آن از ایران و ایرانی تمجید نمود. در حوزه تحقیقات زبانی و ادبی، مستشرقان انگلیسی اغلب با رویکردی مغرضانه به شاهنامه نگریسته‌اند. به عنوان مثال «جیمز اتیکن سن» یکی از ادیبان انگلستان به پیروی از تمایلات نویسندگان و شاعران اروپایی که می‌خواستند مجموعه‌ای از ادبیات شرق را در قالب ادبیات غرب به اروپاییان عرضه کنند بر آن شد

که منظومه‌ای از شاهنامه فراهم آورد و اثبات کند که نخبهٔ ادبیات شرق (شاهنامه) بیش از آنچه پنداشته‌اند، با ادبیات غرب همانند است و برای اثبات این معنی در ترجمه خود در برابر تشبیهات فردوسی نظایر فراوانی از تشبیهات شاعران نامدار غربی چون شکسپیر، ویرژیل، هومر و دیگران نقل نمود تا شاهنامه را به صورت یکی از آثار کلاسیک غربی و متأثر از آن نشان دهد و سرانجام از روی تعصب غربی نوشته است که گذاشتن شاهنامه فردوسی و ایلید هومر در یک کفهٔ ترازوی انتقاد، «کفر» است (امیری، ۱۳۷۶: ۱۵-۱۶). ماتیو آرنولد، نقاد، شاعر و نویسنده قرن نوزدهم که با تأسی از شاهنامه، شاهکار خود را با عنوان «سهراب و رستم» عرضه نمود نیز بر این باور بود که تصاویر شعری «هومر» از شاهنامه درخشان‌تر است. وی تلاش کرد تشبیهات و تصاویر شاعرانه خود را بر مبنای تصاویر و تشبیهات ایلید استوار سازد (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۸۳ و امیری، بی تا: ۳۵). ادوارد براون، محقق و مستشرق انگلیسی، که تحقیق او دربارهٔ بهائیت و باییت و عرفان و تصوف به زعم بسیاری با مقاصد سیاسی و مطامع کشور متبوعش انجام شد (ر.ک: نصر، ۱۳۷۹: ۱۵۰)، با وجود اقرار به اهمیت لغوی شاهنامه در زبان فارسی (براون، ۱۳۷۳: ۲۰۸) نظر مساعدی نسبت به شاهنامه نداشت و حتی ارزش‌های ادبی آن را آشکارا انکار می‌نمود: «شک نیست که شهرت فراوان فردوسی به شاعری به سبب شاهنامه اوست. نقادان شرقی و غربی، تقریباً به اتفاق، این منظومه بزرگ را دارای ارزش ادبی بسیار می‌دانند، اما من با شرمندگی اقرار می‌کنم که هرگز نتوانسته‌ام، با آنان در این ستایش پر شور و شوق هم آواز باشم. به عقیده من، شاهنامه را نمی‌توان حتی یک لحظه با معلقات عربی برابر و همسنگ دانست. در نظر من به هیچ روی از لحاظ زیبایی، ذوق و احساس هنری، لطف مضمون و حسن بیان، به پای بهترین اشعار حکمی، عشقی و غنایی فارسی نمی‌رسد...، یکنواختی وزن آن خاصیتی است که اگر در همه منظومه‌های حماسی جهان نباشد، در اغلب آنها هست؛ اما تشبیهاتی که در این اشعار به کار رفته، به گمان من بی‌سبب یکنواخت و یکسان است. همه پهلوانان چون شیر دلیر و جنگجو به نظر می‌رسند و چون نهنگ یا پیل دمان می‌نمایند. صفات و تشبیهاتی که برای پهلوانان آورده، همه از این گونه است و هنگامی که به جنبش درمی‌آیند به تندای دود، یا گرد یا باد می‌روند.» (همان: ۲۰۶-۲۰۷).

۳.۱.۳ حوزه آلمان

شاهنامه‌پژوهی آلمانی‌ها را تقریباً می‌توان حد واسط تحقیقات مستشرقان انگلستان و فرانسه دانست. به‌گونه‌ای که گاه متعصبانه و گرفتار در دام شوونیستی غربی همانند «نولدکه»، نظریات جانبدارانه خود را تحقیقی خردمحورانه می‌شمارند و گاه به دور از هرگونه غرض‌ورزی از فردوسی و ارزش ادبی کار او به بزرگی یاد می‌کنند؛ همانند «هانس مولر» که بیان داشته «فردوسی، شاعر بزرگ ایران، تنها، شاعر یک ملت نبود، بلکه یکی از بزرگان ادبیات جهان بود که آثارش برای اقوام و ملت‌های دیگر حائز اهمیت است.» (مولر، ۱۳۵۶: ۳۳)

«هاینریش هانزن» - که کتاب مستقلی درباره ساختار و زبان شاهنامه نگاشته است - در مقدمه کتاب خود، شاهنامه را بیان شاعرانه قدیم‌ترین روایت اساطیری و افسانه‌ای ایران دانست که به شایستگی در ردیف حماسه‌های بزرگ ملل دیگر قرار می‌گیرد. وی ارائه مضامین جاندار، انسانی و شاعرانه را دلیل بقا و ماندگاری شاهنامه دانسته است (هانزن، ۱۳۷۴: ۱) و با مقایسه روایات داستانی ثعالبی در کتاب «غرر الاخبار» و روایت‌های داستانی فردوسی و نشان‌دادن تلاش هنرمندان فردوسی در روح بخشی به داستان‌های خشک ملی، نتیجه می‌گیرد که «عظمت و نیرومندی شاهنامه عمدتاً مربوط است به سادگی بیان و کنار یکدیگر قراردادن رویدادها که شکاف‌های برانگیزنده نیروی سرکش غرور و جنگجویی را درهم می‌آمیزد. بی‌آنکه به هیچ روی آنها در سطحی هموار و متعادل قرار گیرند؛ بدین گونه است که هرگز تأثیر خود را از دست نمی‌دهد.» (همان: ۲۵۵). «روکرت» محقق و مستشرق آلمانی برخلاف عقیده «گوته» - که با مقایسه فردوسی با هومر مخالف بود - ضمن مقایسه آن دو می‌نویسد: «چه فرقی بین فردوسی و هومر وجود دارد؟ جز این فرق که فردوسی کمتر جسم و بیشتر روح است.» (همان: ۲۳۸)

دقیقه دیگر در حوزه تتبعات زبانی شاهنامه‌پژوهان آلمانی، تأکید فراوان بر ریشه‌شناسی واژگان و فقه‌اللغه شاهنامه است که آن را غالباً باید در راستای تمایل به بازنمایی تفکر هم‌نژادی (آریایی بودن ایرانیان و آلمانی‌ها) تحلیل نمود؛ نکته‌ای که نه‌تنها نشانه اغراض سیاسی و ایدئولوژیک در روی آوردن آلمانی‌ها به شاهنامه است، بلکه به طور غیرمستقیم بیانگر عظمت فرهنگ و تمدن ایرانی است. «برت گ. فراگنر» در مقاله «ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی زبان» به‌وضوح بر این نکته تأکید

نموده است: «برخلاف آنچه در مورد قدرت‌های دیرین استعماری مثل فرانسه و انگلیس مشهود بوده، در آلمان توجه عمومی به زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی، اساساً ناشی از انگیزه‌های اقتصادی و میل به سلطه مستقیم و بلاواسطه نبود، بلکه انگیزه سیاسی توجه به موضوعات ایرانی مبنای ذهنی و مرامی داشت. تخصص در فقه‌اللغه ایرانی، دست‌کم به عنوان مشارکتی در جستجوی ریشه‌های آریایی قوم ژرمن تلقی می‌شد.» (فراگنر، ۱۳۷۱: ۷۳)

روی دیگر شاهنامه پژوهی آلمانی‌ها، تلاش خطا آلودِ عامدانهٔ مستشرقانی چون «نولدکه» است. پژوهش «نولدکه» که برخی مثل نفیسی، تحقیقات وی را معتبرترین و جامع‌ترین بحث‌ها دربارهٔ شاهنامه دانسته‌اند و جبهی دوگانه دارد؛ گاه به تمجید از ویژگی‌های ادبی شاهنامه پرداخته (صص ۶۹ و ۱۹۴ و ۱۷۹ و ۱۹۱) و گاه ناتوان از درک لطایف شعری فردوسی، بر او خرده می‌گیرد. گویا وی مطابق نظر خود «که اروپایی بی‌میل نیست بعضی قسمت‌های کتاب را به ضرر شاعر تعبیر کند»، در کم فروغ جلوه دادن فردوسی و شاهنامه چندان بی‌تمایل نبوده است. چنان‌که بی‌توجه و یا بی‌خبر از ویژگی‌های حماسه‌سرایی چون ویژگی اغراق که ذات آثار حماسی است با نگاهی همچون نگرش منتقدان رمان، در تحلیل میزان حقیقت‌مانندی داستان می‌نویسد: «هیچ در نظر نمی‌گیرد که برای جمع‌آوری یک لشکر بزرگ که او (فردوسی) اغلب از لشکرهای چند صد هزار نفری سخن می‌راند وقت زیادی لازم است. همچنین توجه ندارد به اینکه یک چنین لشکر به همان سرعت یک نفر آدم نمی‌تواند حرکت کند. تمام توجه او معطوف به قضایای عمده است از قبیل عزیمت عمده، برخورد با دشمن و نتیجه جنگ. او هیچ نظری نسبت به نکات فرعی و آنچه در ضمن داستان ممکن است رخ دهد، ندارد: اینکه سهراب از بالای بلندی تمام لشکر بیکران ایرانیان را با نشانه‌های جنگی آنها می‌بیند و حتی شکل و صورت بزرگ‌ترین آنها را می‌شناسد، این وصف از حد دیدی که برای بهترین چشم امکان‌پذیر است تجاوز می‌کند.» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۶۸) تناقض‌گویی‌های «نولدکه» در نقد شاهنامه صحت گفته‌های ما را برای اثبات نیات غیرعلمی وی آشکار می‌سازد. مثلاً وی در صفحه ۱۶۸ نکاتی را که فردوسی در مورد شاهان می‌گوید، دروغ و اغراق‌های گزاف می‌شمارد؛ و در جایی دیگر با انتقاد از سخنان «روکرت» می‌نویسد: از حیث مواد، محتوایات مادی کتاب فردوسی نه فقط کمی پست‌تر، بسیار پست‌تر از کتاب هومر است. دایره کوچک‌تر تصورات مادی، فردوسی را وادار می‌کند

که به تشبیهات اغراق آمیز متوسل شود. مثل وقتی که این اصطلاح « اشک خونین گریه کرد» را به حقیقت در آورده. «همان: ۱۴۹) در حالی که، در جای دیگر با نگاهی متفاوت، می آورد: «زبان شاعر روی هم رفته ساده است. تقریباً در هیچ مورد اسلوب بلند پردازی به کار نرفته بنابراین منظومه عاری از مبالغات شدید است.» (همان: ۱۷۵)

۲-۳- نقد و تحلیل نظریات مستشرقان غربی در باب محتوای شاهنامه

شک نیست آن گاه که مستشرقان به تحقیق در زندگی نامه، ریشه یابی داستان های شاهنامه، پیدا کردن سرچشمه های پادشاهان اسطوره ای، تاریخی و... روی آوردند، تحقیقات دقیق و ارزنده ای از خود به یادگار گذاردند،^۱ اما آن گاه که به تحلیل محتوایی و رمزگشایی داستان های شاهنامه پرداختند، اغلب ناتوانی خود را نشان دادند یا مغرضانه به تحریف واقعیت ها پرداختند. لذا با همه ارزش هایی که شاهنامه پژوهان بیگانه از حیث ادبی، تاریخی و یا زبانی و صوری برای شاهنامه قائل شدند و با وجود آنکه بزرگانی چون «ژول مول» گاه بر ارزش های غیر ادبی آن نیز تأکید ورزیدند (مقدمه ژول مول بر شاهنامه، ۱۳۷۰: ۱)؛ کمتر به اهمیت محتوایی و معرفتی این حماسه سترگ توجه نموده اند. آنچه بیش از هر زمان دیگر، ماهیت افکار غربی و مقاصد خاورشناسان را از بررسی در آثار ادبی کشورهای شرقی چون ایران روشن می کند، بی شک همین حوزه است؛ زیرا واقعیت این است که «شرق شناسان وقتی به طبع انتقادی آثار و کتاب های گذشتگان می پردازند تا اندازه ای موفقند؛ زیرا سروکارشان با الفاظ و ظواهر صرف است؛ اما اگر بخواهند از الفاظ به معانی بروند، دیگر پژوهشی عمل نمی کنند، بلکه به قلب و تحریف می پردازند، زیرا همداستانی معانی تفکر گذشته برای ایشان مشکل و چه بسا محال است.» (داوری، ۱۳۶۳: ۵۷)

۱-۲-۳- حوزه فرانسه

گرچه ماهیت فرهنگ دوست فرانسویان، اغلب موجب تتبعات منصفانه آنان در نقد و تحلیل آثار شرقی به ویژه شاهنامه شده است و آنان را برآن داشته تا از ورود مسائل غیر علمی در فضای

پژوهشی پرهیز نمایند، غلبه تحقیقات آنان در محور زبانی و ساختاری و تغافل یا کم توجهی در روی آوردن به ارزش‌های معرفتی و اندیشه‌ای شاهنامه، می‌تواند تأمل برانگیز باشد.

از میان محققان فرانسوی و حتی غربی، «هانری ماسه» بیشترین توجه را به بن‌مایه‌ها، موضوعات و محتوای شاهنامه داشته است. وی همسو با «ژول مول» تأکید می‌ورزد که «ما کتاب شاهنامه را نه مثل یک تاریخ باید بررسی کنیم و نه مانند یک اختراع شاعرانه، بلکه باید آن را تصویر درست و کاملی بدانیم از سنت ایرانی، بدان‌گونه که در قرن دهم (میلادی) وجود داشته است.» (ماسه، ۱۳۷۵: ۲۳۴). شاید تأثیر تحقیقات منصفانه محققان فرانسوی و گاه آلمانی، باعث برداشت‌های مثبت خاورشناسانی چون «کووالسکی» شد: «گرچه در شاهنامه همه جا از جنگ و خونریزی سخن رفته، اما به هیچ‌گونه این منظومه، تیره و تار از کار درنیامده است. آری منظومه فردوسی درست مانند خود ایران، پر از روشنایی است.» (توده، آ، ۱۳۷۷: ۱۰)

یکی از کوشش‌های مستشرقان فرانسوی در سطح محتوایی شاهنامه، توجه به اطلاعات اسطوره‌ای و تاریخی شاهنامه است. لذا در تبّعات خویش این جنبه را پررنگ‌تر از بخش‌های دیگر دنبال کردند؛ به‌گونه‌ای که قسمتی اعظم از کتاب «هانری ماسه»، یعنی «حماسه ملی ایران» به تشریح بخش‌های پهلوانی و تاریخی شاهنامه اختصاص یافته است (ماسه، ۱۳۷۴: ۱۱۳).

پس از ارزش‌گذاری تاریخی شاهنامه از سوی خاورشناسان فرانسوی، مهم‌ترین نظریهٔ آنان تأکید بر جنبه‌های ملی‌گرایی شاهنامه است؛ به‌گونه‌ای که اغلب مستشرقان با هر رویکرد تحلیلی و مقاصد فکری، شاهنامه را اوج افتخارآفرینی یک ملت نامیدند و جنبهٔ ملیتی آن را بر دیگر جنبه‌های آن چون جلوه‌های فلسفی، جهان‌بینی ایرانی، معارف انسانی و آموزه‌های اخلاقی و... ترجیح دادند یا اساساً خود را به تغافل زدند؛ زیرا «بیشتر شرق‌شناسان به گردآوری ظواهر اکتفا کردند و حتی وقتی که در تاریخ فلسفه و تصوف و علم کلام مقاله و کتاب نوشته‌اند، بیشتر اقوال را بازگفته‌اند.» (داوری، ۱۳۶۳: ۵۸).

شهید مطهری^(ره) نیز فکر ملیت‌پرستی و نژادپرستی را فکری استعماری می‌دانست که بر مبنای ایدئولوژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» در کشورهای شرقی اجرا شده است تا با سرگرم کردن ملت‌های شرقی به قومیت و نژاد، آنان را از معرفت و پیشرفت بازدارند (مطهری، ۱۳۶۸: ۵۱). در اثر سیطرهٔ چنین عقایدی در جهان غرب است که حتی «هانری ماسه» در کتاب «فردوسی و حماسه ملی

ایران» مزیت اصلی شاهنامه را بر دیگر آثار حماسی، تأکید بر ملیت، استقلال و پاسداری از مرزهای جغرافیایی دانسته و در این باب نوشته است: «بین تمام حماسه‌های ایرانی، کتاب شاهنامه مزیتی خاص دارد؛ زیرا سخن از کشمکش‌های دیرین ملّتی است که از ملیت و استقلال خود دفاع می‌کند. آنچه در کتاب این شاعر میهن دوست بارها تکرار شده، مسئله جاودانی، مرزی است که ایران را از توران جدا می‌سازد» (ماسه، ۱۳۷۵: ۲). وی در کنگره هزاره فردوسی نیز بر عقیده خود صحه می‌گذارد که «محبت فردوسی در همه اجزای ایران زمین، نجیب‌ترین و خالص‌ترین صورت وطن‌پرستی است. پس فردوسی را دوست و عزیز بدانیم نه تنها به علت اینکه صفت او بسیار عالی است، به واسطه اینکه وطن‌پرستی‌اش، او را شاعر ملی نموده است.» (ماسه، ۱۳۵۵: ۱۲۱)

۲-۲-۳- حوزه انگلستان

عموماً تحریف محتوایی و ظاهرسازی، مبنای تحقیقات انگلیسی‌ها در عرصه شاهنامه‌پژوهی است. نمونه بارز این‌گونه تبّعات را در نوشته‌های «ادوارد براون» می‌توان یافت. وی در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» هنگام ذکر علل مقبولیت شاهنامه، با زیرکی خاص، یکی از دلایل مقبولیت و ستایش بی‌نظیر جهان غرب را نسبت به شاهنامه، نوعی موضع‌گیری در برابر فرهنگ و نژاد سامی دانست؛ بدین گونه که «روح هلنیستی (یونانی) می‌خواهد که در برابر نژاد سامی، آثار نبوغ نژاد آریایی را بستاید و بزرگ جلوه دهد.» بی‌شک در برابر سخنانی از این نوع، بسیاری از دانشمندان شرقی (ایرانی و غیرایرانی) معترضانه به دفاع از حماسه‌های شرقی پرداختند و مقایسه فردوسی را با هومر، و شاهنامه را با ایللیاد نادرست و جفا به فرهنگ شرقی دانستند. سخنان «عبدالوهاب عزّام»، منتقد عرب، خود حاکی از همین مسئله است: «بعضی دانشمندان شاهنامه را از حیث اهمّیت به ایللیاد و حکیم فردوسی را به هومر مشرق توصیف کرده‌اند. ولی به عقیده من این توصیف و تشبیه با مقام حکیم فردوسی و دیوان او مطابقت نمی‌کند و درجه اهمّیت شاهنامه نزد ملل شرقی به جهاتی بیش از اهمّیت ایللیاد در نظر اروپاییان است.» (به نقل از هزاره فردوسی، ۱۳۲۲: ۱۷۹)

روشن است که این‌گونه اظهارنظرهای غیرمنطقی اروپایان، شگردی برای انحراف اذهان غربی از توجه به ارزش‌های ذاتی حماسه‌های ملل شرقی است. تأکید بر مسئله «ملّیت» و خالی دانستن

فرهنگ شرقی به ویژه فرهنگ ایرانی از معارف انسانی و اخلاقی، باید در جهت همین حس برترانگاری اروپایی در برابر غیراروپایی و انحراف اذهان حقیقت‌جو تفسیر نمود. مطابق همان عقده‌های خودبزرگ‌بینی است که آنان حتی توصیفات فردوسی را دربارهٔ فرمانبرداری قهرمانان از پادشاهان و برجسته نمودن نقش شاهان در حفظ و استمرار حکومت ایرانی، در راستای القای این قضیه غیرمنطقی خود تعبیر می‌کنند که «خودکامگی از ویژگی‌های ذاتی خاور زمین است» (حائری، ۱۳۶۷: ۱۰۴)

۳-۲-۳- حوزه آلمان

در حوزه شاهنامه‌پژوهی آلمان غلبه اندیشه‌های جانبدارانه محسوس است. چنان‌که «روکرت» (Ruckert)، شاعر و منتقد آلمانی، با مقایسه فردوسی و هومر می‌نویسد: «چه فرقی بین فردوسی و هومر هست؟ جز اینکه شاهنامه از حیث مواد، اندکی پایین‌تر از کتاب هومر و از حیث روح کمی برتر از آن است.» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۱۸۰) بنابراین نگاه پژوهشگران آلمانی در توصیف جنبه‌های ملی‌گرایی و هویت‌مداری غالباً از نوع دیگری است. آنان با توسل به داستان هم‌نژادی ایرانیان با آلمانی‌ها در پی القای نژادپرستی فردوسی و ایرانیان و تنفر آنان از اقوام دیگر به ویژه نژاد سامی‌اند.^۳ لذا با تحریک حس قوم‌گرایی و تکیه بر عصیّت نژادی در تلاشند که نشان دهند، انگیزه اصلی سرایش شاهنامه، برانگیختن حس میهن‌پرستی ایرانیان و مبارزه با نژاد سامی است: «نگاهی به شاهنامه به طور کلی کفایت می‌کند تا به ما بفهماند فردوسی همواره، هر جا که این بن‌مایه (جنگ میان ایران و توران) بر جریان داستان مسلط است، بالاترین درجه توانایی را از خود نشان می‌دهد. چنان‌که در داستان کاوه، از او به‌عنوان مدافع حق و عدالت، از ایران برضد بدی و پلیدی و قدرت خارجی ضحاک دفاع می‌کند. تردیدی نیست که فردوسی او را به این نیرو مسلح کرده است و از وی فردی ساخته و پرداخته که از شکوه و عظمت میهن خود دفاع کند.» (هانز، ۱۳۷۴: ۳۳) «بلوشر»، سیاح سیاست‌پیشه آلمانی، در توجیه ماهیت عرب‌ستیزانه شاهنامه می‌نویسد: «فردوسی روایات ایرانی را، دربارهٔ تاریخ ایران قبل از حمله عرب، گرد آورده و در شاهنامه خود، ضمن شصت هزار بیت به

نحوی شاعرانه، تدوین کرده است. نهضت تجدید و تجدیدی که هدف آن زدودن آثار تازی در عرصه فرهنگ و تاریخ بود، تا میراث معنوی پاک و بی‌غش»^۲ (بلوشر، ۱۳۶۹: ۳۱۰)

در میان عقاید آلمانی‌ها اظهارنظرهای «نولدکه» درباره عقاید فردوسی بیش از دیگران قابل تأمل است. تلاش او برای تردید افکندن درباره دین فردوسی و برخی اظهار عقیده‌های غیر منطقی و عاطفی در باب اسلام، نه تنها تعصب او را در برتر دانستن دین مسیحی نسبت به اسلام محرض می‌کند و پرده‌ای از اندیشه اسلام‌ستیزی در غرب و تفرقه‌افکنی میان امت‌های مسلمان به ویژه ایرانیان و اعراب را نشان می‌دهد. اگر به اظهارنظرهایی مانند «قطعاً از عرب‌ها که دین جدید را آورده‌اند، منتفر است» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۰۷) و سخنانی از این نوع در صفحات ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۰۸ و ... از کتاب «حماسه ملی ایران» نظر افکنیم، ضمن آگاهی از تلاش‌های خصمانه «نولدکه» در جهت تخریب بنای افراشته فردوسی، کوشش برای تفرقه افکنی بین ایرانیان و اعراب، تحریک احساسات ضد دینی در ایرانیان و معرفی ایرانیان به عنوان قومی مبالغه‌گر، مدعای ما نیز ثابت می‌شود.

محیط طباطبایی درباره او می‌نویسد: «نولدکه که حقاً نخستین تحقیق به اسلوب جدید را درباره فردوسی و شاهنامه در کتاب خود کرده به اقتضای تأثیر ریشه‌دار خود، به روح و تربیت مشترک کلیسا و کشت، با آن همه وسعت دید تاریخی و احاطه نظر بر منابع و مآخذ روایات شاهنامه، نتوانسته گریبان خود را از دست تعصب غیرارادی - که زاده سابقه دور و دراز بدخواهی مسلمانی از طرف صلیبیان بوده - رها سازد و در احکام خود، نظرهایی دور از قبول اندیشه آزاد منصف می‌دهد. در فصل ۲۵ از اثر خود، پس از اظهار نظرهای مختلف و متناقض می‌نویسد: «به اشکال می‌توان پذیرفت که فردوسی علوم و فضایل عصر خود، من جمله علوم دینی و اسلامی را تحصیل کرده باشد.» (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۹۲-۹۳)

اگر در نظریات «نولدکه» بیشتر تأمل و کندوکاو شود، به سرنخ‌هایی متقن بر رویکرد غیرعلمی او دست می‌یابیم که حتی فراتر از عقیده محیط طباطبایی - که تعصب‌های او را غیرارادی خوانده می‌توان آن را «تعصب و غرض‌ورزی ارادی» نامید. یکی از نشانه‌های آن، زمانی است که درباره نقش زنان در شاهنامه سخن می‌راند. در واقع، وی با زیرکی و فرافکنی به دنبال کم رنگ کردن عقیده بلند ایرانیان درباره زنان، آشکارا با چشم‌پوشی از نقش هوس‌انگیز زنان در جنگ خونین یونان و تروی،

اظهار می‌دارد: «زنان در شاهنامه مقام مهمی را حائز نیستند و وجود آنها در منظومه بیشتر یا از روی هوس و یا از راه عشق است.» (همان: ۱۶۱) درحالی‌که شاید در هیچ اثر حماسی به مانند شاهنامه، این‌گونه از زنان با عظمت یاد نشده باشد. بی‌شک کسانی که به نقش فرنگیس، کتایون مادر اسفندیار، تهمینه مادر سهراب، سین دخت، گردآفرید و... آگاهی دارند، این اظهارنظرهای غیرواقعی را بر نمی‌تابند؛ زیرا اشارات منفی فردوسی دربارهٔ زنان؛ نظیر مصراع «زن و ازدها هر دو در خاک به» را تنها معطوف به زنان دیو سیرت انیرانی می‌دانند. مهاجرانی نیز دربارهٔ اظهار نظرهای «نولدکه» می‌نویسد: «البته نولدکه حرف‌های دیگری هم دارد و پیداست که «چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود». با آن همه وسعت منابع و تنوع زبان‌ها و... برخی امور بسیار ساده و البته اساسی از دیدش پنهان مانده است. به عنوان نمونه می‌نویسد: «نکته جالب توجه این است که فردوسی با وجود اینکه کتاب‌هایش پر از کارهای خارق‌العاده و پر از سحر و جادو است، باز نسبت به امور عقلانی ابراز علاقه می‌کند. او توجه خاصی به اهمیت خرد معطوف می‌دارد.» درحالی‌که تمام آنچه «نولدکه» سحر و جادو و خارق‌العاده خوانده است؛ یعنی اساطیر ملی ما، در لا به لای همه آن داستان‌ها، مضمون خرد مثل خون در گردش است. اصلاً انتظام و اسلوب ساختمان شاهنامه مبتنی بر خرد است و نه اینکه فردوسی در یکی دو بیت، از خرد نام برده است.» (مهاجرانی، ۱۳۷۷: ۴۶-۳۷).

«نولدکه» نه تنها ارزش ظاهری شاهنامه را از ایلید هومر کمتر می‌داند، ارزش‌های معنوی شاهنامه را نیز به کلی انکار می‌کند و با گرفتاری در گرداب تعصب، با استدلال‌های غیرمنطقی و مضحک در برتری ایلید از شاهنامه، می‌نویسد: «اما من با این مطلب هم که شاهنامه بیش از کتاب هومر روح دارد، مخالفم. رجوع شود؛ مثلاً به احساسات و وطن‌دوستی که ادیسیوس ابراز داشته است که در شاهنامه یافت نمی‌شود و نیز به ملاقات ادیسه با مادرش و نیز به آن فصل تأثرآور راجع به سگ که پس از شناختن آقای خود آن قدر دم تکان می‌دهد تا می‌میرد.» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۴۹). وی حتی به دلیل تعصب شدید به دین مسیحی و مخالفت با دین اسلام - که در جهان غرب غالباً آن را دین بیگانه و شرقی می‌دانسته‌اند - در تحلیل خود از شخصیت فردوسی تلاش کرد، تا نشان دهد که فردوسی به دلیل مخالفت با اعراب، اساساً نمی‌تواند مسلمان باشد، از این رو، او را یک زرتشتی متعصب معرفی نمود تا یک مسلمان معتقد.

نتیجه گیری

۱- از میان تحقیقات مستشرقان - صرف نظر از اروپای شرقی؛ یعنی شوروی سابق - معقول‌ترین و بالنسبه منصفانه‌ترین تحقیقات را مستشرقان فرانسوی ارائه دادند و سهم بسزایی در بازنمایی فرهنگ و ادب ایران در میان غربیان داشته‌اند؛ به گونه‌ای که تحقیقات بسیاری از مستشرقان یوگسلاو، چک و رومانی و برخی دیگر از کشورهای غربی، مدیون تحقیقات فرانسویان در شناساندن شاهنامه به مردم اروپا بوده است. اساساً دیدگاه‌های شرق شناسان انگلیسی به دلیل روحیه برترانگاران غربی با غرض‌ورزی و نگرش‌های خاورشناسان آلمانی به دلیل اعتقاد به هم‌نژادی و هم‌خونی با ایرانیان غالباً با حب و بغض‌های نژادی همراه بوده است.

۲- بخش اعظمی از تبعات خاورشناسان و شاهنامه‌پژوهان غربی، به مباحث ساختاری، زبانی و ادبی مربوط است. با وجود آنکه توجه گسترده و پربسامد مستشرقان غربی به زبان و ساختار ادبی شاهنامه، خالی از ارزش نیست؛ تأکید و توجه بیش از اندازه به این جنبه و کم‌توجهی به حوزه معرفتی شاهنامه و یا تغافل از نقش شاهنامه در انعکاس معارف بلند اخلاقی و انسانی را می‌توان نشانه کتمان آشکار و گاه عمدی حقایق از جانب غربیان در رویارویی با برخی از تمدن‌های با عظمت شرقی محسوب نمود. با این حال، آنان غالباً در بیان ویژگی‌های زبانی و هنری شاهنامه سعی کردند، با رویکرد علمی و انتقادی به ساختار زبانی و ادبی شاهنامه توجه نمایند. البته برخی از خاورشناسان انگلیسی و آلمانی مانند «ادوارد براون»، «ماتیو آرنولد» انگلیسی و «نولدکه» آلمانی، توانسته‌اند ماهیت نگرش برترانگاران غربی و اغراض و نیات سیاسی خود را پنهان کنند؛ لذا با خطاهای عمدی بر ارزش‌های هنری و ادبی شاهنامه سرپوش گذاشتند.

۳- بیشترین جنبه‌های تأمل برانگیز در نگرش‌های غربی را باید در نقد مباحث محتوایی شاهنامه جست‌وجو کرد. پربسامدترین سخنان شرق شناسان درباره محتویات شاهنامه به ارزش‌های تاریخی این کتاب در جهت روشن شدن ادوار تاریخی ملل شرقی به ویژه تاریخ ایران مربوط است. در تحقیقات آنان، غالباً نشانی از توجه به جنبه‌های تعلّلی و معرفتی شاهنامه نیست و در صورت وجود، تنها به اشارات سطحی و گذرا بسنده شده است. غایت تحقیقات آنان، برجسته کردن جنبه‌های ناسیونالیستی شاهنامه و حتی صورت شوونیستی برای ایجاد تفرقه و شکاف در میان ملل شرقی،

به‌خصوص ایرانیان و اعراب است. همّت غالب این گونه کنجکاوی‌ها نسبت دادن «خودکامگی» به شرقیان به ویژه نژاد ایرانی است و نمایندگان بارز این رویکرد را باید در میان مستشرقان انگلستان و آلمان، «ادوارد براون» انگلیسی و «نولدکه» آلمانی و برخی سیاحان سیاست پیشه چون «بلوشر» آلمانی دانست.

یادداشت‌ها

۱- البته گاه در تحقیقات زندگی‌نامه‌ای خود درباب فردوسی اشتباهاتی نیز داشته‌اند، چون تأیید افسانه‌های دولتشاه سمرقندی در «تذکره الشعرا» درباب داستان جعلی مقام استادی اسدی توسی برای فردوسی.

(رزمجو، ۱۳۸۱: ۱۱۷)

۲- چنین طرز فکری در میان مستشرقان کشورهای دیگر نیز نفوذ داشته و دارد؛ چنان‌که «ریچاردن فرای» با تأکید بر اینکه حماسه اصالتی ایرانی دارد، بزرگ‌ترین هدف فردوسی را نجات زبان فارسی از نفوذ زبان عربی دانسته است: «اثر فردوسی عامداً برای نجات یا رستاخیز گذشته نگاشته شد، تا مبدا به فراموشی سپرده شود؛ زیرا عربی چنان در تاروپود فارسی نفوذ کرده بود که بزرگان ادب مانند فردوسی را هراسان نمود، که مبدا زبان فارسی و همه میراث دوران پیش از اسلام تباہ شود و راه زوال پیش گیرد.» (فرای، ۱۳۵۸: ۱۹۱) یا «ایتالو پیزی»، ایران‌شناس برجسته و شاهنامه‌پژوه ایتالیایی، که حماسه‌های ایرانی به ویژه شاهنامه را نوعی بیان احساس ضدعربی ایرانیان می‌دانست و برای آن مبانی نژادی قائل بود. (میکله مونتسه، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

۳- علاقه به فرهنگ و تمدن ایرانی و یافتن راه‌های نزدیکی و اشتراک در تاریخ فکری و فرهنگی با ایرانیان، به حوزهٔ آلمان محدود نمی‌شود، بلکه در مستشرقان شاهنامه‌پژوه کشورهای دیگر نیز دیده می‌شود. استدلال‌های عاطفی «جاکابچیر» خاورشناس یوگسلاو دلیل روشنی بر این مدعا است: «ملت‌های ایران و یوگسلاوی از لحاظ تاریخی نقاط مشترک و مشابهی دارند. هر دو کشور از نظر جغرافیایی همیشه مورد تاخت و تاز و هجوم ملت‌های دیگر بودند، ولی با وجود دوران‌های درازی که ملت‌های این دو سرزمین تحت سلطه بیگانگان به سر می‌بردند، باز هم موفق شدند در تمام مدت استیلای بیگانگان، قومیت و احساسات ملی خود را حفظ کنند و بالأخره در فرصت مناسب به آزادی و استقلال ملی دست یابند. بی‌گمان یکی از عناصر مهم برای حفظ آداب و رسوم و احساسات ملی دو ملت در طی قرن‌ها حماسه ملی بوده است و می‌توان آن را به‌منزله قهرمان گمنام ارتش‌های مقاومت و مبارزه دو ملت نامید.» (هزارهٔ فردوسی، ۱۳۵۶: ۱۰۹)

کتابنامه

- آرنولد، ماتیو. (۱۳۵۵). *سهراب ورستم*. ترجمه منوچهر امیری. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز. چاپ سوم.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۱). «سنت و پیشرفت». *سنت و فرهنگ* (مجموعه مقالات). ترجمه فریدون آشوری. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.
- (۱۳۵۱). *ایران‌شناسی چیست*. تهران: انتشارات آگاه. چاپ دوم.
- آل احمد، جلال. (۱۳۷۳). *غرب زدگی*. تهران: انتشارات فردوس. چاپ دوم.
- ادوارد لوئیس، برنارد. (۱۳۸۰). *برخورد تمدن ها*. ترجمه مهین دخت اویسی. تهران: نشر فرزانه روز. چاپ اول.
- امیری، کیومرث. (۱۳۷۶). *زبان فارسی در جهان (فرانسه)*. تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی چاپ اول.
- بدوی، عبدالرحمان. (۱۳۷۷). *دایره المعارف مستشرقین*. ترجمه صالح طباطبایی. تهران: انتشارات روزنه. چاپ اول.
- براون، ادوارد. (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه فتح الله مجتبیایی. تهران: مروارید. چاپ پنجم.
- بلوشر، ویبرت. (۱۳۶۹). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی. چاپ دوم.
- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۴). *رویکردی جامعه شناختی به شرق شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن*. ترجمه محمد علی محمدی. تهران: انتشارات یادآوران. چاپ اول.
- توده آ، ماگالی. (۱۳۷۷). *نگاهی به فردوسی و شاهنامه او*. زیر نظر کاظم یوسف پور. انتشارات دانشگاه گیلان. چاپ اول.
- ثلاثی، محسن. (۱۳۸۰). *جهان ایرانی و ایران جهانی*. تهران: نشر مرکز. چاپ دوم.
- جهان پور، فرهنگ. (۱۳۵۸). *تأثیر ادبیات شرقی در ادبیات اروپایی و آمریکایی*. هشتمین کنگره تحقیقات ایران، دفتر دوم. فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۷). *نخستین رویارویی های اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
- حدیدی، جواد. (۱۳۷۲). *از سعدی تا آراگون*. تهران: نشر دانشگاهی.
- دوری اردکانی، رضا. (۱۳۶۳). *شمه ای از تاریخ غرب زدگی (وضع کنونی تفکر در ایران)*. تهران: انتشارات سروش. چاپ دوم.

_____ . (۱۳۸۰). «ملاحظاتی دربارهٔ شرق شناسی». *فصلنامه نامه فرهنگ؛ وزارت فرهنگ و*

ارشاد اسلامی، سال یازدهم. دوره سوم. پاییز.

دسوقی، محمد. (۱۳۷۶). *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی*. ترجمهٔ محمود افتخارزاده. تهران: انتشارات هزاران. چاپ اول.

رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ اول.

ریکا، یان. (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمهٔ ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). *تاریخ در ترازو*. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم.

_____ . (۱۳۵۶). *نه شرقی نه غربی، انسانی*. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم.

ستوده، غلامرضا. (۱۳۷۴). *نمیرم از این پس که من زنده ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی*. اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سعید، ادوارد. (۱۳۸۳). *شرق شناسی*. ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ چهارم.

شاهنامه فردوسی حماسه جهانی (۱۳۵۶). (مجموعه سخنرانی‌های دومین جشن طوس). تهران: سروش. چاپ اول.

شکوری، ابوالفضل. (۱۳۷۱). *جریان شناسی تاریخ نگاری ها در ایران معاصر*. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی. چاپ اول.

صفاری، کوکب. (۱۳۵۷). *افسانه ها و داستان های ایرانی در ادبیات انگلیسی*. انتشارات دانشگاه تهران.

طباطبایی، محیط. (۱۳۶۹). *فردوسی و شاهنامه او*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

فاروقی، فؤاد. (۱۳۶۱). *سیری در سفرنامه ها*. تهران: انتشارات عطایی. چاپ اول.

فانون، فرانتس. (۱۳۵۶). *دوزخیان روی زمین*. مقدمه ژان پل سارتر. ترجمهٔ علی شریعتی. تهران: تلاش.

فراگنر، برت. (۱۳۷۱). «*ایران شناسی در کشورهای آلمانی زبان*». رودی متی و نیکی کدی. *ایران شناسی در اروپا و ژاپن*. ترجمهٔ مرتضی اسعدی. تهران: الهدی. چاپ اول.

فرای، ریچاردن. (۱۳۵۸). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش. چاپ اول.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۰). *شاهنامه*. تصحیح و مقدمه ژول مول. ترجمهٔ جهانگیر امیری. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی. چاپ پنجم.

قانون‌پرور، محمدرضا. (۱۳۸۴). *در آیینۀ ایرانی*. ترجمه مهدی نجف زاده. تهران: نشر فرهنگ گفتمان، چاپ اول.

قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۳). *بنیادهای نثر معاصر فارسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، چاپ اول.

قزلسفلی، محمد تقی. (۱۳۸۱). «*ایران از منظر شرق شناسی*». *مجموعه مقالات مطالعات ایرانی (۶)*. تهران: مرکز مطالعات فرهنگی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی. چاپ اول.

گویینو، ژوزف آرتور. (بی تا). *سه سال در ایران*. ترجمه ذبیح الله منصوروی. تهران: فرخی. چاپ سوم.
 ماسه، هانری. (۱۳۷۵). *فردوسی و حماسه ملی*. ترجمه مهدی روشن ضمیر. دانشگاه تبریز. چاپ دوم.
 (۱۳۵۵). «*اوصاف منظر طبیعی در شاهنامه*». *مجموعه مقالات هزاره فردوسی*.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸). *خدمات متقابل اسلام و ایران*. انتشارات صدرا. چاپ پانزدهم.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۲). *فردوسی و شاهنامه*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ دوم.
 مولر، هانس. (۱۳۵۶). «*زندگی افسانه ای فردوسی در ادبیات آلمان*». *مجموعه سخنرانی های دومین جشن طوس (شاهنامه فردوسی، حماسه جهانی)*. انتشارات سروش. (۲۵۳۶). چاپ اول.

مهاجرانی، سید عطاء الله. (۱۳۷۷). *حماسه فردوسی*. تهران: انتشارات اطلاعات. چاپ دوم.
 میکله پیه موتسه، آنجلو. (۱۳۷۱). «*ایرانشناسی در ایتالیا*». رودی متی و نیکی کدی. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*. ترجمه مرتضی اسعدی. تهران: الهدی. چاپ اول.

ناطق، ناصح. (۱۳۶۴). *ایران از نگاه گویینو*. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
 نصر، عباس. (۱۳۷۹). *نقش سیاسی ادوارد براون در ایران*. اصفهان: نشر ناظر. چاپ اول.

نولدکه، تئودور. (۱۳۸۴). *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: انتشارات نگاه. چاپ ششم.

هانزن، کورت هاینریش. (۱۳۷۴). *شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب*. تهران: فرزانه روز. چاپ اول.

هزاره فردوسی. (۱۳۲۲). تهران: وزارت فرهنگ. چاپ اول.

هگل، فردریش. (۱۳۵۵). *عقل در تاریخ*. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی.